

هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین

## بازشناسی سوسیالیستی قدرتی بنام

# "چین نوین"

ترجمه جعفر پویا

در آخرین روزهای ماه اکتبر گذشته هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین برگزار شد. به همین مناسبت "اومانیته" - روزنامه کمونیست‌های فرانسه - ویژه نامه‌ای را به این کنگره، موضوعات مطرح در آن و اوضاع چین اختصاص داد. در مطلب زیر که خلاصه مقاله "تونی آدرانی" استاد علوم سیاسی دانشگاه پاریس ۸ فرانسه است مسایل چین مورد بررسی قرار گرفته است.

تصویری که امروز رسانه‌های گروهی از چین پخش می‌کنند عبارت از کشوری است که ملغمه‌ایست بی‌مانند، متضاد و بی‌ثبات از یک رژیم سیاسی "کمونیست" و نظام اقتصادی که آن را "سرمایه‌داری وحشی" می‌نامند. گزارش‌ها و اخبار همه در همین جهت تکرار می‌شود. نمی‌توان گفت که همه اینها دروغ صرف است، اما همه اینها واقعیتی را که بسیار بیش از این بدیع و پیچیده است از نظرها پنهان می‌کند. بخشی از این وضع بدلیل ناآگاهی از اوضاع چین است ولی منافی نیز در پشت آن خوابیده است. چین بدلیل موفقیت‌های اقتصادی درازمدت و عمیق آن نسخه‌های اقتصادی نئولیبرال را **بی اعتبار** کرده است و نشان داده است که راه‌های مستحکم تری برای رشد اقتصادی بجز راهی که سرمایه‌داری مالی در برابر بشریت گذاشته است وجود دارد. چین همچنین سوسیال دموکراسی را در موقعیت دشواری قرار داده است. زیرا به سوسیال دموکراسی که معیارهای خود را از دست داده است نشان داده که هنوز می‌توان از ابزارهای قدیمی تنظیم اقتصادی کینزی استفاده کرد بشرط آنکه بتوان آن را تطبیق داد. به هر حال بنظر می‌رسد که ما در حال بی‌اهمیت انگاشت و گذشتن از کنار آنچیزی هستیم که یک تجربه تاریخی بدیع و دارای ابعاد وسیع است.

**آیا چین می‌خواهد به گذشته سوسیالیستی خود پشت کند؟** آیا در حال گذار سریع، اما کنترل شده بسوی سرمایه‌داری است؟ در سخنان رسمی رهبران چین از "اقتصاد سوسیالیستی بازار" و "مرحله پایینی سوسیالیسم" سخن می‌گویند. آیا این سخنان یک پوشش ظاهری نیست؟ سیاست "اصلاحات" هدفش تنها خروج چین از سد و بند اقتصاد اداری است. نمونه تاریخی آن را فقط می‌توان با سیاست "نپ" لنین در دهه ۲۰ اتحاد شوروی مقایسه کرد، اما به لحاظ طولانی بودن، روند تجربی آن و مشخص نبودن چشم انداز نهایی آن از سیاست نپ متمایز می‌شود. بنظر می‌رسد که نتیجه این سیاست اصلاحات به استقرار مجدد و **صاف و ساده سرمایه‌داری** ختم نخواهد شد.

**پس سوسیالیسم چینی چیست؟** در شرایط خاص چین چه چیزی در حال ساختمان است؟ از نظر اقتصادی ویژگی‌های عمده چین را می‌توان چنین بر شمرد:

۱- وجود یک بخش دولتی وسیع. این بخش اکنون نه در صنعت و نه در خدمات دارای اکثریت نیست، اما قلب و مرکز اقتصاد را در اختیار دارد و از این نظر تمرکز آن بیشتر می‌شود. (هدف در این بخش عبارتست از ایجاد چند موسسه "قهرمان ملی" است که بتوانند در برابر چند ملیتی‌های خارجی ایستادگی کنند.)

۲- یک بخش "تعاونی و کلکتیو" که ضعیف تر و چند وجهی است (تعاونی‌ها، شرکت‌های اقتصادی مختلط و غیره) اما بخش قابل توجهی از جمعیت فعال شهری و بویژه روستایی در این بخش کار می‌کنند؛

۳- یک بخش سرمایه‌داری که کمتر از یک پنجم تولید ملی را نمایندگی می‌کند؛

۴- يك بخش اقتصادی که عمدتاً اقتصاد بدهکاری است که در اختیار بانکهاست که تقریباً تمام آنها دولتی هستند ؛

۵ - سیستم برنامه ریزی که نام آن را به "نظارت اقتصاد کلان" تغییر داده‌اند. این سیستم در بخش کالایی متکی به ابزارهای غیرمستقیم است (انواع گوناگون نرخ مالیات بر موسسات و مصرف، اعتبار و غیره) و بر يك سیستم اعطای موافقت مبتنی است ؛

۶ - بخش خدمات عمومی که بودجه قسمت اعظم آن را دولت تامین می‌کند یا در کنترل آن است (دولت بدین منظور چندین بخش "استراتژیک" را تعیین کرده است که از جمله شامل انرژی، حمل و نقل و ارتباطات می‌شود) ؛

۷- يك سیاست اقتصادی اراده گرایانه. مثلاً عدم استقلال بانک مرکزی؛

۸ - مالکیت عمومی زمین. زمین‌های کشاورزی تحت بهره برداری خانوارهاست که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.

این مرور مختصر یقیناً بخشی از جنبه‌های سوسیالیستی را به یاد می‌آورد که در دهه‌های ۳۰ سده بیستم در غرب نیز وجود داشت اما تفاوت‌هایی را نیز نشان می‌دهد. با اینحال پرسش‌هایی را نیز درباره ساختار اقتصادی چین بوجود می‌آورد که به سه مورد آن اشاره می‌کنم.

### سرمایه‌داری دولتی؟

سوسیالیسم چینی می‌توانست از سرمایه‌داری دولتی متمایز باشد اگر با مشارکت وسیع کارگران در مدیریت توأم بود. این مشارکت در حال حاضر محدود است هر چند شکل‌های بدیعی دارد. اما هدف رسمی دولت افزایش این مشارکت است. با گشایش موسسات عمومی در برابر سرمایه‌های بخش خصوصی، آیا سرمایه‌گذاری از طریق بورس و دیگر نهادهای بازار مالی جانشین سرمایه‌گذاری غیرمستقیم دولت (اعتبار بانکی) نخواهد شد؟ فعلاً تامین مالی به اصطلاح مستقیم نقشی محدود و ثانوی، هر چند فزاینده، دارد. این مسئله هم اکنون موضوع بحثی وسیع در چین است.

### سرمایه‌داری وحشی؟

توجه کنیم به ریاکاری دستگاه‌های غربی که رژیم چین را متهم می‌کنند که حقوق ابتدایی کارگران را رعایت نمی‌کند. در واقع در چین حقوق کار کاملاً وجود دارد اما به نحوی بد و ناقص، بویژه در موسسات خصوصی مقاطعه‌ای، اجرا می‌شود. باید پذیرفت که مدتی طولانی سیاست توسعه به هر قیمت بر چین حاکم بوده است. این وضع در حال تغییر است و این یکی از مسایل مهم هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین بود.

### فقدان حمایت اجتماعی؟

در این عرصه پیامدهای اصلاحات اقتصادی آشکارا منفی است. اما وضع جدیدی بوجود آمده است زیرا نظام تامین اجتماعی، که زمانی مخارج آن بر عهده واحدهای کار بود، از نو و از بنیاد در حال تغییر است. تدابیر تازه و مهمی در آخرین نشست مجلس ملی خلقی چین اتخاذ شده است و این یکی دیگر از مسایل مهم کنگره حزب بود.

اما نمی‌توان تجربه چین را (که اقتصاد بازار با سمتگیری سوسیالیستی **ویتنام** خواهر دوقلوی آن است) بدون بررسی اصلاحات سیاسی مورد ارزیابی قرار داد.

### بسوی دمکراسی سوسیالیستی؟

باید گفت که رژیم سیاسی چین گام‌های کوچکی را به سمت برخی اصول دمکراسی لیبرال برداشته است (جدایی قوا، آزادی بیان و غیره). اما آنچه باید دانست وجود تجربیات دمکراسی در پایه جامعه است (مثلاً گزینش مستقیم رهبران روستاها، دمکراسی مشارکتی در شکل نشست‌های عمومی و غیره). در عین حال بحث فشرده و گسترده‌ای در چین در این مورد وجود دارد. جریان‌هایی که خواهان سیستم چند جزئی هستند بسیار نادرند و اغلب معتقدند این کشور که سنت دمکراتیک نداشته است برای چنین نظامی آمادگی ندارد. عمده جریان‌های

فکری و سیاسی و از جمله "چپ نوین" خواهان دمکراتیزاسیون درونی حزب حاکم هستند. ما از این مباحثات درونی چین هیچ نخواهیم فهمید اگر آن را بر زمینه خاص خود قرار ندهیم: اصطلاحاتی چون "ثبات" یا "هماهنگی اجتماعی" به هیچ عنوان در چین و در غرب معنای یکسان ندارند. ثبات در چین به معنای محافظه کاری نیست، بلکه تبلور اراده به گسست از تاریخ هزاران ساله هرج و مرج و عدم تکرار تکانه‌های خشونت بار دوران مائویستی است. هماهنگی اجتماعی نیز به معنای خواست کاهش عظیم نابرابری هاست، اما ضمناً پاسخ به آرمانی است که عمیقاً در فرهنگ چین ریشه دوانده است: تلاش برای یافتن توازنی میان اعداد. اکنون باید چند جمله‌ای درباره نقش چین در جهان گفت که نگرانی‌ها و تخیلات بسیاری را بوجود آورده است.

### چین یکی از اهرم‌های جهانی شدن است؟

چینی‌ها دلایل و اهداف جنبش دگرجهانی شدن را سخت درک می‌کنند. چرا؟ ابتدا اینکه پژوهشگران چینی معتقدند که جهانی شدن يك گرایش گریزناپذیر است که در پیوند با تمرکز سرمایه‌داری است. مارکس آن را پیش‌بینی نکرده بود؟ سپس این که چین امتیازهای بسیاری را به شکرانه سیاست گشایش خود بدست آورده است، صادرات شکوفا، بازرگانی خارجی دارای مازاد، سرمایه‌گذاری خارجی تشویق کننده این بازرگانی، انتقال تکنولوژی، و بالاخره حجم عظیم ارز برای بانک مرکزی این کشور. اما دلیل دیگری که جهانی شدن چینی‌ها را نگران نمی‌کند آن است که توانسته‌اند خود را از منفی‌ترین پیامدهای آن مصون کنند. زیرا چین توانست بر سر ورود خود به سازمان تجارت جهانی مذاکره کند و شرایطی نظیر نظارت بر سرمایه‌گذاری‌ها از طریق نظام اعطای موافقت، نظارت بر مبادلات (بر روی برخی عملیات روی سرمایه‌ها)، حفظ بیشتر کمک‌های عمومی یا در این اواخر قانون محدود کردن ادغام موسسات را بدست آورد. البته اینها مسایل مزدبران کشورهای اروپایی نیست که قربانی جابجایی موسسات و کارخانه‌های خود هستند و می‌بینند که مشاغل در جایی دیگر و بر مبنای دستمزدهای پایین چینی ایجاد می‌شود. اما گناه این امر بر عهده کیست اگر نه بر گردن صاحبان این کارخانه‌ها و دولت‌های اروپایی که حواری مبادله آزاد هستند که به نفع مالکان است؟ با همه اینها جهانی شدن شماری از روشنفکران چین را نگران می‌کند: روح بازار آیا در حال ساییدن ارزش‌های سنتی چینی نیست (شرافت، صداقت و غیره)؟ فرهنگ سرمایه‌داری آیا در حال برباد دادن "تمدن معنوی سوسیالیستی" نیست که مقامات چین چنان به آن افتخار می‌کنند؟

### سیاست زورگویی قدرتمدارانه؟

اگر منظور از آن است که چین در فکر دفاع از منافع خود است، که بدنبال دستیابی به منابع مواد اولیه و منابع انرژی است که به اندازه کافی در خاک خود در اختیار ندارد، که می‌خواهد خود را در برابر تهدیدهای خارجی و بویژه تلاش‌های ایجاد بی‌ثباتی که از سوی بزرگترین قدرت جهانی متوجه اوست محافظت کند، حاضر نیست که موقعیت ممتاز خود را از دست بدهد و بدین منظور به يك ظرفیت نظامی بازدارنده مجهز شده و در جستجوی متحدینی است، در صورت همه اینها باید گفت که آری سیاست چین يك سیاست قدرت است. اما آیا می‌تواند غیر از این باشد؟ اگر منظور این است که چین يك سیاست امپریالیستی دارد، این ادعایی است قابل مناقشه. به دو دلیل، سیاست این کشور بطور پیگیرانه جنبه صلح طلبانه دارد و از این نظر ما قدرت بزرگ دیگری را نداریم (به استثنای آلمان و ژاپن بدلیل خاص) که از حدود سی سال پیش از دخالت در عرصه بین‌المللی خودداری کرده باشد. اصل بنیادین سیاست خارجی چین در حال حاضر احترام به حاکمیت ملی همه کشورهاست که کاملاً مغایر با سیاست مداخله جویانه است. دوم این که سیاست چین يك سیاست نفوذ، فشار یا شانتاژ اقتصادی نیست، بلکه بیشتر يك سیاست همکاری بویژه در افریقا و امریکای لاتین است (همکاری‌های فنی، کمک‌های بدون شرط و ...)

چنانکه می‌بینیم تجربه چین را نمی‌توان تنها براساس یکی از معیارهای معمول ما و الگوهای گذشته قضاوت کرد. بلکه باید جنبه بدیع و نوین مسایلی را که در چین می‌گذرد دریافت.

راه توده ۱۵۹ ۰۳,۱۲,۲۰۰۷

راه توده